بسم الله الرحمن الرحیم

تخالف الحجج

استاد آیت الله عندلیب همدانی

جلسه صد و شصت و سوم\_ 25 بهمن 1400

[مقام اول در دور پنجم؛ فعالیت محدثین عامه در این دوره]

پس از بیان دو مقدمه و نشان‌ دادن جایگاه شافعی و نیز اوضاع سیاسی و فرهنگی آن دوره، مقام اول را مورد بحث قرار میدهیم در دور خامس

**المقام الاول: فی ما قام به المحدثون العامة؛**

[پایین آمدن منزلت محدثین در نزد خلفاء عباسی]

فلسفه و کلام و طب و غیر آن، در نزد حکومت دارند، اینان ندارند، یعنی حکومت عباسی، احترامی که و جایگاهی که برای فلاسفه و متکلمین و اطباء و دیگر علوم قائل بود، برای محدثین قائل نبود، و آن‌ها عملاً از دربار عباسیان کنار زده شده بودند.

[اقبال به مردم برای پر کردن این خلأ]

به همین جهت **اقبلوا علی الناس** برای این که خلأ عدم جایگاه خود در حکومت را پرکنند، سراغ مردم آمدند، مردم هم مسلمان و پیرو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هستند و برای حدیث قداستی قائل هستند، از طرف دیگر، مردم چون می‌دیدند، اهل حدیث از طرف دستگاه بنی امیه مطرود و مظلوم واقع شده‌اند، خب طبیعتا عامۀ مردم به آنها روی می‌آورند، جایگاه آن‌ها را می‌شناسند، به عنوان نقلۀ احادیث نبویه.

[سعی در رفع نواقص و جمع‌آوری احادیث از بلاد]

از سوی دیگر: **و قد سعی علماء الحدیث، فی تکمیل ذواتهم**،

در دورانی که توضیحش دیروز گذشت، چون محدثین مشاهده کردند، که جایگاهی را که علماء.

بخواهم این عبارت ایشان را با اصطلاحات امروزی، ترجمه کنم و مطلب درستی هم هست، این است که هر کسی که شکستی حس می‌کند، طبیعتا شروع به بازسازی خود و شناخت نقاط مثبت و منفی خودش، به دنبال تکمیل خودش می‌رود. این محدثین پس از آن اوجی که در مرحلۀ قبل داشتند و حال به این نزول رسیده‌اند، اول کاری کرده‌اند رو به مردم آورده‌اند، دوم کاری که انجام داده‌اند، بازسازی علمی خودشان بود.

**فأخذوا یسافرون الی البلاد لجمع الاحادیث**، گفتند ما یک سری از احادیث را در دست نداریم، سرمایه‌مان را بیشتر کنیم، این یک بازسازی علمی.

[تدوین علم رجال]

بازسازی علمی دوم هم بحث تدوین علم رجال بود، چون می‌داند که یکی از مشکلات آن‌ها احادیث جعلی و غیر قابل استناد است؛ لذا تدوین علم رجال در دستور کار محدثین واقع شد.

[محدثین و فشار حکومت در مسألۀ خلق قرآن]

مأمون از این‌ها خواسته بود که باید معتقد شوند به خلق قرآن و در این اواخر عمرش هم کسی که این را قبول نمی‌کرد مورد اهانت و ضرب و هتم واقع می‌شد، محدثین هم راضی به این مطلب نمی‌شدند به این دلیل که پیامبر اکرم در مورد خلق قرآن حدیثی از او نرسیده است.

این در حالی بود که محدثین در دور سابق مقابل‌شان فقط اهل رأی بود، یعنی فقهاء اهل رأی یک طرف که بیشتر اتباع ابوحنیفه بودند، محدثین هم در برابر آن‌ها، این یک تقابل صرفا علمی بود.

**و قد تقدم أن المحدثین فی الدور السابق کانوا فی قبال اهل الرأی و کانوا یعارضون فقهاء اهل الرأی و الحنفیة**،

این تا انیجا به ظاهر یک بحث علمی است

**الا أن دولة العباسیین کانت تؤید مالک الذی هو من علماء المحدثین**

یادتان هست منصور دوانیقی مالک خواست، گفت موطأ را بنویس من می‌خواهم آن را قانون اساسی حکومتم قرا بدهم، می‌خواهم یک فتوا باشد، از تشتّت در فتوا جلوگیری کنم، خب مالک از علماء محدثین بود، گرایش حدیثی مالک، خیلی قوی‌تر از گرایش حدیث از طرف ابوحنیفه و اتباع او است.

ابن بود تا وقتی مالک از دنیا رفت، حوزۀ علمیۀ مدینه تا مالک بود، هم از جهت علمی، هم از جهت حکومت، در اوج قدرت بود، اما **بموته تهدّمت الحوزة العلمیة فی المدینة**

حال باید دید بنی العباس در این سیری که بین خلفاءشان است و اختلافات مشرب و سلیقه که بین خود علماء بنی عباس بوده است ان ها بعد از مرگ مالک چه کرده اند، **ثم بعد ذلک قام بنو العباس بتأیید الحنفیة کالقاضی ابی یوسف و محمد بن الحسن الشیبانی**

یک تفاهمی بین حکومت بنی عباس و شاگردان مهم ابو حنیفه که یکی ابویوسف است و دیگری محمد بن حسن شیبانی صورت گرفت، نظری که بنی عباس تا زمان مالک به مالک داشت، به سوی شاگردان ابوحنیفه گرایش پیدا کرد، که این‌ها جزء اصحاب رأی به حساب می‌آیند نه جزء محدثین.

حال در این بین شافعی هم شاگرد مالک است، هم شاگرد محمد بن حسن الشیبانی حنفی است، شافعی بین دو مسلک جمع کرده است، ولی در عین حال اشکالاتی هم به مالک دارد، هم به ابویوسف، مطلب نوشته هم در رد مالک و هم در رد حنفیه، این نبود که کلا مدرسۀ حنفیه را قبول کرده باشد، **و قد ابتدع بین المدرستین مدرسة خلیط بینهما، و مدرسته اقرب الی المحدثین**،

شافعی هم شاگرد مالک است، و هم شاگرد حنفیه ولی آنچه نتیجه تحصیلات و فکر او شد، مدرسۀ مستقلی است که به محدثین نزدیک‌تر است.

خلاصه‌ایی تا به حال گفتیم این است که از آن‌جا که دولت‌های عباسی، گرایش‌های متعددی داشتند، شما در عصر مالک مشاهده می‌کنید، قوت محدثین را و شکوفایی حوزۀ علمیه مدینه را و بعد از او، مشاهده می‌کنید تقویت فقه حنفی را، که اصحاب رأی باشند، و بعد از آن‌ها شافعی که مورد حمایت برخی از اصحاب قدرت بود، در یک مدرسه‌ایی که هم از اصحاب رأی و هم از اصحاب حدیث استفاده کرده بود، این‌ها از یک طرف، از طرف دیگر حکومت به مأمون که رسید، ورق برگشت، اساسا توجهی به محدثین صورت نمی‌گرفت، لذا آنها هم اولا به مردم روی آوردند، ثانیا به بازسازی و تکمیل علمی خود روی آورند، با جمع آوری احادیث و تدوین علم رجال.

این عصاره مباحث با بیان خودم.

[عدم اقبال محدثین به شافعی]

حال شافعی که آمده بین دو مسلک جمع کرده است، آیا کوشش او مورد قبول محدثین واقع شد؟ توانست یک آشتی بین محدثین و اهل رأی ایجاد بکند؟ نه. محدثین این کوشش شافعی را نپذیرفتند، چون بالاخره روایاتی که ازش جسم بودن ذات باری تعالی، و امثال آن استفاده می‌شد، محدثین نمی‌خواستند این‌ها توجیه شود می‌گفتند ظاهر حدیث ولی شافعی توجیه می‌کرد، محدثین می‌گفتند از خودت حرف نزن، پیامبر چه گفته؟ اگر پیامبر هم سخن نگفته صحابه چه گفته است، تو از خودت حرف نزن؛ لذا شافعی در بین اصحاب حدیث جایگاه چندانی پیدا نکرد، و محدثین می‌گفتند کتاب‌های شافعی نباید نوشته شود، اساسا فتوا نباید مطرح باشد، فقط قال رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

در ادامۀ تقریرات یک عبارتی را از کتاب تاریخ المذهب الاسلامیه از ابوزهره نقل می‌کند که شما باشید و این عبارت چندان مرجع ضمیر در بعضی جاها مشخص نیست

**اما بالنسبة لفتوایه، فإنّه کان ینهی عن نقلها و کتابتها، و یری أن علم الدین هو وحده الذی یکتب، و علم الدین هو الکتابة و السنة، فلا یکتب سواهما و لذلک کان ینهی عن کتابة فتاویه، و سأله رجل هل یکتب کتب اهل الرأی من فقهاء العراق؟ فقال: لا، قال السائل: فابن المبارک کتبها، فقال: ابن المبارک لم ینزل من السماء و انما أمرنا أن نأخذ العلم من فوق**

**بل انه ینهی المحدثین عن ان یکتبوا المحدثین، کُتبَ الشافعی، معه أن الشافعی منزلته بمنزله الاستاذ و له فی نفسه المکان المکین لانه ما کان یری علما فی الدین جدیرا بالتدوین و نقله للاخلاف الا الکتاب و السنة[[1]](#footnote-1)**

این عبارت را در تقریرات از این کتاب نقل می کند

وقتی مطالعه می کنید ضمائر مشخص نیست، درست در تقریرات عبارت نقل نشده است، ، به اصل کتاب که مراجعه کنید می‌بینید دارد در مورد احمد بن حنبل سخن می گوید، همۀ این عبارات در مورد احمد بن حنبل است.

احمد بن حنبل رئیس اساسی علماء محدث است، در کتاب تاریخ المذاهب الاسلامیة می گوید:

1. احمد بن حنبل نسبت به فتاوای نقل شدۀ از شافعی حساسیت داشت تا چه رسد به دیگران، لذا حتی آنجاهایی که خود یک نظری داشت، میگفت برای آیندگان ننویسید، تنها آن‌چیزی را بنویسید که قال رسول الله باشد، و علم دینی که باید نوشته شود، فقط کتاب و سنت است.
2. وقتی ازش می پرسند آیا آنچه اهل رأی من فقهاء عراق گفته اند، برای آیندگان بنویسم؟ می گوید نه، می گویند ابن مبارک می نوشت می گوید او که از آسمان نیامده ما ماموریم آن‌چه از آسمان و وحی آمده اخذ کنیم.

تا انجا که احمد بن حنبل که احترام زیادی برای شافعی قائل بود و به نظر عده‌ایی به منزله شاگرد او بود ولی می گفت حرف های او را هم نباید تدوین کنیم، فقط سخن خدا و رسول،

خلاصه در این دور محدثین کاری با سلطه ندارند، کناری رفته اند، و مشغول مباحث حدیثی خود هستند:

**و بما أن المحدثین کانوا بعیدین فی هذا الدور عن السلطة، و کانت السلطة لاهل الرأی و الکلام و المعتزلة، و المعتزلة کانوا شدیدین مع اهل الحدیث و کانوا یعبرون عنهم بالحشویة**،

معارضه شدیدی بین‌شان بود، بین معتزله، اهل رأی و کلام و محدثین. حال معتزله برای این که یک مسأله‌ایی را طرح کنند که محدثین را در دام خودشان بیاندازند، بحث خلق قرآن را مطرح کردند، مأمون هم خودش هم جزء متکلمین است. آن مأمونی که یک نوع آزادی و حریتی را ایجاد کرده بود برای اندیشۀ علماء بلکه از اطراف و اکناف دستور داده بود کتاب ها ترجمه شود، آراء علمی بیان شود، آن قدر این معتزله، اهل کلام در دستگاه او نفوذ کردند، که در سال 212 رسما حکومت اعلام کرد، مذهب حق این است که قرآن مخلوق است ولی از 212 تا 218 باز مردم آزاد بودند، لذا مجلس مناظره تشکیل می‌داد، مخالفین خلق قرآن را دعوت می‌کرد و می‌گفت بیایید بحث کنید، عمده مشکل در سال آخر فوت مأمون پیش آمد که دیگر با زور می‌خواست این فکر را می‌خواست تثبیت کند که قرآن مخلوق است و هر کس این عقیده را نداشت به اشد وجه مجازات می‌شد.[[2]](#footnote-2)

ان شاء الله این دوره که برای تحقیقات فقهی و کلامی بسیار مؤثر است و ریشه افکار سلفیه و حنبلیه بسیار موثر است در جلسه آینده بیان خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطیبین الطاهرین المعصومین .

1. اریخ المذاهب الاسلامیۀ ، ص 460. [↑](#footnote-ref-1)
2. ر.ک: تقریرات تدوین الحدیث، ص 88 تا 91. [↑](#footnote-ref-2)